

زویں ۲۱

خیابان ہا

اجساد متحرک در

نگاہی بہ دو مجموعہ داستان از آوات پور عبداللہی

مہدی علی زادہ ضیائی

اجساد متحرک در خیابان‌ها

نگاهی به دو مجموعه داستان از آوات پور عبداللهی

مهدی علی زاده ضیایی

عنوان کتاب: غش و ضعف

نویسنده: آوات پور عبدالهیی

این کتاب را که توسط سایت مایندموتور منتشر شده است از اینجا دریافت کنید

برای کسانی که چیزی از کارهای سابق آوات پور عبدالهیی نخوانده‌اند، غش و ضعف می‌تواند شوکه‌کننده باشد. برای خواننده‌هایی که به خاندنِ نوشته‌های کلاسیک و سنتی عادت دارند، ضروری خواهد بود بیشتر از چند سطر از کتاب را بخانند تا بتوانند خودشان را با سبکِ پور عبدالهیی تطبیق بدهند. در خلال کتاب، غلط‌های املائی فراوان وجود دارد و همزمان موقعیت‌های حرف‌ها جایجا می‌شود. در ابتدا تصور خواهید کرد که این‌ها غلط‌های تایپی هستند، اما زمانی که با تکرار و تعدد این اشتباهات روبرو می‌شوید متوجه خواهید شد که این لغزش‌ها با ظرافت خاصی در طول داستان‌ها جاداده شده‌اند. زمانی که مقدمه‌ی کتاب را می‌خوانید متوجه می‌شوید که قرار نیست مجموعه‌ای از داستان‌های با پایانِ خوش یا حکایات افسانه‌های مدرن را بخانید. مقدمه خواننده را آماده خواهد کرد برای روبرو شدن با فضای تیره و غم‌انگیزی که بر سراسر کتاب سایه افکنده است.

همه‌اش با "حسِ مرگ، خفه‌شدن تحت فشار، دفن‌شدن زیر آواری از اجساد و... " شروع می‌شود و فضایی مشابه هم در همه‌ی داستان‌های کتاب دیده می‌شود.

موضوعِ مرگ، خفه‌شدن، بی‌عاطفگی و پوچی همه‌ی داستان‌های کتاب را دربر گرفته است. در واقع عنوان بعضی از داستان‌ها مانند "جسد"، "داستان ناتمامی که پیش از به دنیا آمدن مرده بود" و "گزارشی از یک مرگ نیمه‌کاره" ارتباط تنگاتنگی با موضوع اصلی کتاب دارند. در بیشتر داستان‌ها شما تصاویر و موتیف‌هایی حول طنابِ به دور‌گردن، تابوت، خون و آویزان بودن را خواهید دید. همه‌ی این موتیف‌ها و موضوع‌ها به شکل ماهرانه‌ای توسط نویسنده به خدمت گرفته شده‌اند تا احساساتِ درونی راوی را بازگو کنند. نویسنده در جایی نوشته که مواد داستان‌هایش را از توی سطل آشغال‌ها، حواشی شهر، اعلامیه‌های فوت، پرسه‌زنی‌ها، فاضلاب‌ها و نقل قول‌های آس‌و‌پاس‌ها جمع می‌کند. و این در مورد کتاب غش و ضعف به شدت صدق می‌کند. این امر از همان داستان نخست کتاب (بیست و یک هزار و دویست) آشکار است، که در آن راوی نه دانای کل است و نه یک راوی باسواد و مطلع. او جوان و فقیر است، با تجارب و آموزش‌های کم، اما به خوبی آموزش دیده در دانشگاه زندگی. به هر حال او در اولین داستان به این نتیجه می‌رسد که فقر و بی‌پولی بزرگترین جرم‌ها هستند! او هیچ کسی نیست، هیچ چیزی نیست و هیچ هویتی ندارد. این امر بعدتر زمانی روشن‌تر می‌شود که راوی اعلام می‌کند هیچ وقت اسم واقعی‌اش را به شرکت‌های مسافری‌ای که با اتوبوس‌های شان سفر می‌کند لو نمی‌دهد. در چندین جای کتاب فحش‌ها و اصطلاح‌های رکیک خواهیم دید، اما نمی‌توانیم به خاطرشان نویسنده را شماتت کنیم، چون راوی اساسن نمی‌تواند از زبان والا و سطح بالایی برخوردار باشد. او به بهترین نحو ممکن تلاش می‌کند وقایع را بازسازی کند بدون اینکه کوچکترین تلاشی برای بزرگ کردن شان بکند.

راوی نظاره‌گری ست که در حال به هم‌زن‌ترین نقاط جامعه دست به مشاهده می‌زند. او چشمان خیلی تیز و طریف‌بینی دارد برای رصد کردن بی‌عدالتی‌ها در جامعه و حفره‌های عمیقی که بین فقرا و مایه‌دارها وجود دارند، او می‌بیند که چطور مایه‌دارها رفاه‌شان را به به رخ می‌کشند و فقیرها هم سرسختانه تلاش می‌کنند و انمود کنند بهتر هستند. شاید به همین خاطر است که مردم را همچون جسدهای متحرک توصیف می‌کند. او مردم جامعه‌ی ایران را با استعاره‌ی زامبی تعریف می‌کند. او نشان می‌دهد که در بین مردم هیچ نوع همدلی‌ای وجود ندارد، محبت در بین مردم جایش را به رقابت، مسابقه و فساد داده است. به نظر می‌رسد که آوات پور عبدالهی این استعاره را در کتابش به کار گرفته تا آینه‌ای در برابر مردم و جامعه قرار دهد که به آن‌ها نشان بدهد در چه حدی توی لجن و کثافت فرورفته‌اند، او آن‌ها را در هیات زامبی‌هایی بازغایی می‌کند که بی‌هدف راه می‌روند، بدون اینکه هیچ توجه یا اعتنایی به همدیگر داشته باشند.

ارجاع به جامعه‌ی معاصر ایرانی در کار آوات پورعبداللهی به وفور دیده می‌شود. در کتاب بی‌پناهی‌های احمد پناهی‌پور، نویسنده می‌کوشد چهره‌ی کثیف و کمتر دیده‌شده‌ی جامعه را به نمایش بگذارد. او از مردمی می‌نویسد که اهمیتی برای شعر قایل نیستند، کسانی که هیچ درکی از هنر ندارند. ازین منظر می‌توان گفت، که کتاب غش و ضعف زوایای تاریک‌تری هم دارد. ارجاعات نویسنده به جامعه‌ای آکنده از سرکوب، اختناق، اعتقادات و سنت‌های کُشنده آشکارتر و حتا آزاردهنده‌تر هم می‌شود: جسدهای متحرک، هیولاها، اسکلت‌ها و خل و چل‌ها. این‌ها همان امور شوم و بدشگون هستند. همه جا هستند، در هر نقطه‌ای، اما شاید بعضی از ما حضورشان را نمی‌فهمیم، در حالی که نویسنده می‌کوشد توجه‌مان را به این امور آشکار و روزمره جلب کند. او متصل به روابط ناپسند میان مردم جامعه و بوی گندی که از آن‌ها متصاعد می‌شود ارجاع می‌دهد. هیچ‌کسی به هیچ‌کس دیگر کوچکترین اعتنایی نمی‌کند و این تصویر جامعه‌ی معاصر ایران است. رژه‌ی گروهی از اجساد متحرک در خیابان‌ها.

اشاره‌های کنایه‌وار نویسنده به جامعه‌ی ایران در کتاب بی‌پناهی‌های احمد پناهی‌پو بیشتر هم می‌شوند، وقتی که نویسنده سعی دارد از اشاره‌ی مستقیم به اسامی و چهره‌های مذهبی و سیاسی خودداری کند. ارجاعات او به مذهب و سیاست جالب‌توجه هستند، برای مثال در یکی از داستان‌هایش در مورد قانون و قاضی‌ها می‌نویسد و به عمامه‌ها و ریش اشاره می‌کند که دو نماد قوانین اسلامی در ایران هستند. ارجاعات سیاسی‌اش گاهی پررنگتر و مستقیم‌تر هستند، در داستان نخست او به رییس‌جمهور و محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه‌ی کشور اشاره می‌کند و به آن‌ها به عنوان کسانی که مسئول گرانی‌ها هستند فحش می‌دهد. اگرچه مهم‌ترین ارجاع سیاسی توی کتاب را می‌توان در داستان خفت پیدا کرد که در آن در باره‌ی میرحسین موسوی می‌نویسد، نخست‌وزیر سابق ایران که به خاطر هدایت و رهبری مردم برای قیام‌های خیابانی در حصر خانگی به سر می‌برد. راوی داستان خیلی هوشمندانه اعلام می‌کند که موسوی مرده است، چراکه ما هیچ خبری از او نداریم، و وقتی دیگر چیزی در باره‌ی کسی نمی‌شنویم یعنی که او مرده است. و این همان هدف رژیم ایران از حصر خانگی میرحسین موسوی است.

در بیشتر داستان‌های کتاب نمونه‌هایی از سرکوب‌های غیرمستقیم در وضعیت فعلی حاکم بر ایران بیان می‌شوند. تورم، رخوت، فساد و افسردگی توصیفاتی هستند که نویسنده به شکلی ماهرانه از آن‌ها برای وضعیت حال حاضر مردم ایران استفاده می‌کند. در یکی از داستان‌ها به اسم "مرتد، همه، هیچ" موضوع مهم دیگری را پیش می‌کشد و آن ناپدیدشدن عشق در میان مردم است. عاشق شدن گناهی بزرگ و نابخشودنی تلقی می‌شود و مردم به عنوان رسمی که برایش احترام زیادی قائل اند چشم‌های عاشق‌ها را از کاسه درمی‌آورند.

غش و ضعف گزارش دیگری ست (همانطور که نویسنده کارهایش را گزارش می‌نامد) از آوات پور عبداله‌هی، او در این کتاب لایه‌های حالم به هم زن و تیره‌وتار جامعه‌ی معاصر ایرانی را نمایش می‌دهد. جامعه‌ای که مردم در آن یادشان رفته نسبت به هم همدلی داشته باشند، جامعه‌ای که در آن عمامه‌ها و ریش‌ها امتیاز تلقی می‌شوند و ابزارهایی هستند برای سلطه بر مردم. موضوع مرگ در سراسر کتاب و در بیشتر داستان‌ها از زبان یک راوی بی‌هویت بازگو می‌شود. بیشتر کاراکترهای داستان‌ها به خاطر مشکلات روحی و جسمی‌ای که دارند رنج می‌کشند، بعضی‌هاشان مرده‌اند، روان بعضی‌هاشان از هم گسیخته است، بعضی از آن‌ها از بی‌تفاوتی رنج می‌برند و برخی دیگر هم آس و پاس و شل‌وول‌اند. نویسنده همه‌ی این‌ها را به کار می‌گیرد تا به خواننده نشان دهد که اوضاع فعلی جامعه به چه شکلی ست.

عنوان کتاب: بی‌پناهی‌های احمد پناهی پور

نویسنده: آوات پور عبداله‌هی

این کتاب را که توسط سایت مایندموتور منتشر شده است از اینجا دریافت کنید

بیشتر خواننده‌ها با مجموعه داستان آشنایی دارند، اما آدم‌های خیلی کمی هستند که تابحال چیزی درباره‌ی مجموعه‌ی گزارش آن هم در ژانر فیکشن به گوششان خورده باشد. بی‌پناهی‌های احمد پناهی پور چنین چیزی ست. نویسنده داستان‌های کوتاهش را گزارش می‌نامد، چون آن‌ها حاصل مشاهدات به شدت تیز و ظریفش نسبت به مشکلات و مسائل جامعه‌ی حال حاضر ایران هستند که معمولن از دید شهروندهایی معمولی که درگیر زندگی روزمره‌شان هستند پنهان می‌مانند. با این حال آوات پور عبداله‌هی هرگز از تجربه‌ی مداوم بی‌پناهی و بی‌خانمانی خسته نمی‌شود و در برابرش کم نمی‌آورد.

داستان‌ها از نگاه سوم‌شخص روایت می‌شوند. راوی در بیشتر موارد تا اعماق ذهن کاراکتر، مخصوصن احمد پناهی پور پیش می‌رود، که به نظر می‌رسد به نوعی بارغایی و بیانی اتوبیوگرافیکال باشد از خود نویسنده. داستان‌ها در فضای معاصر ایران با همه‌ی نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هایش در سطوح مختلف سیاسی و اجتماعی رخ می‌دهند. لازم نیست که خیلی پیش بروید تا بفهمید نویسنده در مورد جامعه چطور فکر می‌کند. نخستین داستان کتاب ماجرای نویسنده‌ی بیچاره‌ای به اسم احمد پناهی پور را بیان می‌کند که در جوار یک سطل آشغال گول‌پیکر زندگی می‌کند و از بی‌بوست رنج می‌برد، یعنی دو عارضه از جامعه‌ی معاصر ایران و اینکه چطور نویسنده این‌ها را حس

می‌کند و در کنار هم قرار می‌دهد.

در کتاب اشاره‌های متعددی به ناتوانی جامعه برای فهم و پذیرش شعر وجود دارد، و موضوع بیشتر داستان‌ها بی‌پناهی و بی‌خانمانی کاراکتر است. ارجاعات اتوبیوگرافیک زیادی در داستان‌ها وجود دارد که بر اساس تجارب و زندگی نویسنده نوشته شده‌اند، برای مثال داستان تعلیق اسم داستانی است که راوی در آن چگونگی تعلیق شدنش را تعریف می‌کند، این داستان ارجاع دارد به تعلیق نویسنده به مدت یک سال از دانشگاه به خاطر نوشتن مطالبی اعتراضی در یک نشریه‌ی سیاسی دانشجویی. این امر می‌تواند شرح غیرمستقیمی در باره‌ی گرایش‌های سیاسی کاراکتر اصلی داستان‌ها در اختیارمان بگذارد.

آوات پورعبداللهی داستان‌هایش را گزارش می‌نامد، یعنی داستان‌هایی که به سبکی خیلی ساده نوشته می‌شوند و زبانی در آن به کار می‌رود که به راحتی قابل فهم است، اما این بدین معنی نیست که نویسنده بخواهد کاراکترهایش را در بیان احساسات خودشان محدود کند. یادمان باشد که مردم زیادی در زیر پتوی غول‌پیکری زندگی می‌کنند که سراسر سطح شهر را پوشانده است، تصویری از شهر که در ایران به کلی نادیده گرفته می‌شود و از دید پنهان نگه داشته می‌شود. نویسنده در این کتاب پتو را کنار می‌زند و نشان می‌دهد که در زیر آن چه چیزهایی در حال جنب‌وجوش هستند؛ طیف وسیعی از مردم بی‌پناه و بی‌خانمان از اقشار مختلف جامعه که در آنجا به ته خط رسیده‌اند. در میان این طیف متنوع شاعرها و نویسندگان معتاد هم حضور دارند. اما مهم نیست هر کدام از آن‌ها متعلق به چه قشر یا طبقه‌ای هستند یا از کجا آمده‌اند، بلکه مساله این است که همه‌ی آن‌ها بی‌پناه هستند.

نویسنده همین سبک در نوشتن را در چند گزارش دیگر هم آزمایش کرده است، "غش و ضعف"، "فاخته از قفس پرید"، "پرسپکتیوهای از طعم کوهستان" و "آزارهای میدان نفت" از این دست گزارش‌ها هستند، اگر روزی شما هم این کتاب را بخانید با من موافق خواهید بود که این سبک نوشتن بهترین انتخاب است برای بیان موضوع و موادی که آوات پورعبداللهی در گزارش‌هایش از آن‌ها استفاده می‌کند. مواد داستان‌های او تجارب دست‌اول دانشجویی شهرستانی‌اند که در پایتختی شلوغ با مشکلات و مسائل دست‌وپنجه نرم می‌کند. دانشجوی مهندسی برقی که برای امرار معاش برای دخترها و پسرهای جوان نامه‌های عاشقانه می‌نویسد. او می‌گوید که مواد داستان‌هایش را از گوشه‌کنارها و حواشی شهر پیدا می‌کند، و زمانی که کتاب را دست‌تان می‌گیرید، به وضوح این مساله را حس خواهید کرد.

بی‌پناهی‌های احمد پناهی‌پور، کتابی ساده اما تاثیرگذار است، که توجه هر خواننده‌ای را به سمت مشکلات جامعه‌ی معاصر ایرانی جلب می‌کند. مسائل و مشکلاتی هستند که احتمالاً با چشمان

غیر مسلح دیده نمی شوند، مسائل و موضوعاتی که حجم عظیمی از سیاست‌های بین‌المللی و دولتی رویشان را می‌پوشاند و گنگ و ناملموس‌شان می‌کند. نویسنده به درستی بی‌تفاوتی جامعه نسبت به زجر مردم بی‌پناه و بی‌خانمان، بی‌حسی جامعه نسبت به هنر و شعر و بی‌تفاوتی به هر نوع ناامنی دیگر را به نقد می‌کشد. همه‌ی اینها در خلال استعارات و مقایسات خیلی نیرومندی به مخاطب القا می‌شوند؛ کارمندان بیمارستان به همراه بیماران در حال مرگ به خاطر عفونت‌های هولناک، یک میدان غول‌پیکر از آشغال‌های متعفن، اتوبوسی مملو از جمعیتی خودخواه که حتا زبان دو بچه‌ی فال فروش توی اتوبوس را نمی‌فهمند، سوسک‌هایی که بدنی در حال پوسیدن را می‌خورند و... از طرفی عنوان کتاب واجد نوعی طنز است که از بازی با دو کلمه‌ی "بی‌پناهی" و "پناهی‌پور" ساخته شده است، یعنی کسی که کارش ساختن پناهگاه است، اما خودش نیازمند پناهگاه است.

بی‌پناهی‌های احمد پناهی‌پور علی‌رغم غلط‌های املائی آگاهانه‌ی مکرر و متعددش به روانی خوانده می‌شود، غلط‌هایی که به شکلی ظریف و حساس توسط نویسنده در متن جای داده شده‌اند، مانند موقعیت‌های کشنده‌ای که گاه و بیگاه بدبختی را به شکلی مضاعف‌نمایش می‌دهند. او نوشتن را در ساده‌ترین سطح ممکنش حفظ می‌کند و هر آنچه را بر سر راه نوشته قرار بگیرد دور می‌ریزد، حتا اگر تنها یک حرف باشد. این کار به تاثیرگذاری سبک نوشتنش می‌افزاید و خواننده را نسبت به خاندن متن و باقی ماندن در کانتکست گزارش ترغیب و تشویق می‌کند. از طرفی در تک‌تک دقایقی که در متن اشتباه‌گرامری یا غلط‌املائی وجود دارد، در تناسب با محتوا و فرم متن است که این اتفاق می‌افتد، همانطور که در نخستین جمله‌ی کتاب از خاندگان تقاضا می‌کند او را به خاطر غلط‌های گرامری‌اش سرزنش نکنند.

منجنيح
Manjanigh

